

مقدمه بخش اسم



مصدر و غیر مصدر

انواع مصدر

صحیح

تعریف - اسم یدل علی الحدت الذی یشق منه الفعل

مصدر اصلی
دو نوع است

مصدر ثلاثی مجرد - سماعی است - ضوابط خاصی دارد

مصدر غیر ثلاثی مجرد - قیاسی است - رباعی

فعل از مصدر اصلی گرفته می شود
تعریف - از فعل گرفته می شود و میمی در ابتدای آن است و قوت دلالت بیشتری نسبت به مصدر اصلی دارد

مصدر میمی
اوزان مصدر میمی
تلائی مجرد
مفعول
مفعول
غیر ثلاثی مجرد

مصدر صناعی
تعریف - دلالت بر صفات خاصه آن اسم می کند
ساختن - با اضافه کردن یاء مشدده و تاء مربوطه در آخر اسم ساخته می شود
انسانیه
حیوانیه

مصدر معلوم و مجهول
تعریف
مصدر معلوم - مصدری برای فعل معلوم که به فاعل نسبت داده می شود
مصدر مجهول - مصدری برای فعل مجهول که به نائب فاعل نسبت داده می شود
مرد
وزن
مرد و هیئ
تعریف - مصدری که برای بیان یک مرتبه بودن فعل است
تلائی مجرد - فعله - ضربیه
غیر ثلاثی مجرد - استراحه

مصدر مؤول
تعریف - مصدری که با حروف مصدریه با موصولات حرفیه که تأویل به مصدر می برند می آید
حروف مصدریه - ما، آن، کی، لو
تعریف - اسمی که بر حاصل معنای مصدر و نتیجه آن دلالت می کند
اسم مصدر - فَعَلَ = الفَعْل
سماعی

دال بر یک چیزی
لازم و متعدی بودن
لازم باشد
متعدی باشد

- اذا دل علی سیر و انتقال - فَعِيل - رَحَلَ = رحل
- اذا دل علی صوت - فَعَال و فَعِيل - صَرَخ = صراخ
- اذا دل علی داء او مرضی - فَعَال - زَكَم = زکام
- اذا دل علی امتناع و مخالفه - فَعَال - نَفَرَ = نفار
- اذا دل علی حرفه و صنعه او اماره و حکومه - فَعَاله - تَجَرَ = تجاره
- اذا دل علی اضطراب و انقلاب - فَعْلان - غَلَى = غلیان
- اذا دل علی لون - فَعْلَه - خَضَرَ = خضره
- فَعَلَ - فَعُول - جَلَسَ = جلوس
- فَعَلَ - فَعْلٌ - فَرِحَ = فرح
- فَعُوله - فَعَاله - سَهَلٌ = سهوله
- فَعْلٌ - فَعَاله - فَصَحَ = فصاحه
- فَعَلَ - فَعْلٌ - كَرَّمَ = کرم
- فَعْلٌ - فَعْلٌ - كَسَبَ = کسب
- فَعْلٌ - فَعْلٌ - فَهِمَ = فهم

تلائی مزید
مجرد
مصدر غیر ثلاثی مجرد - قیاسی است
رباعی
مزید

فعل از مصدر اصلی گرفته می شود
تعریف - از فعل گرفته می شود و میمی در ابتدای آن است و قوت دلالت بیشتری نسبت به مصدر اصلی دارد
مفعول
مفعول
غیر ثلاثی مجرد

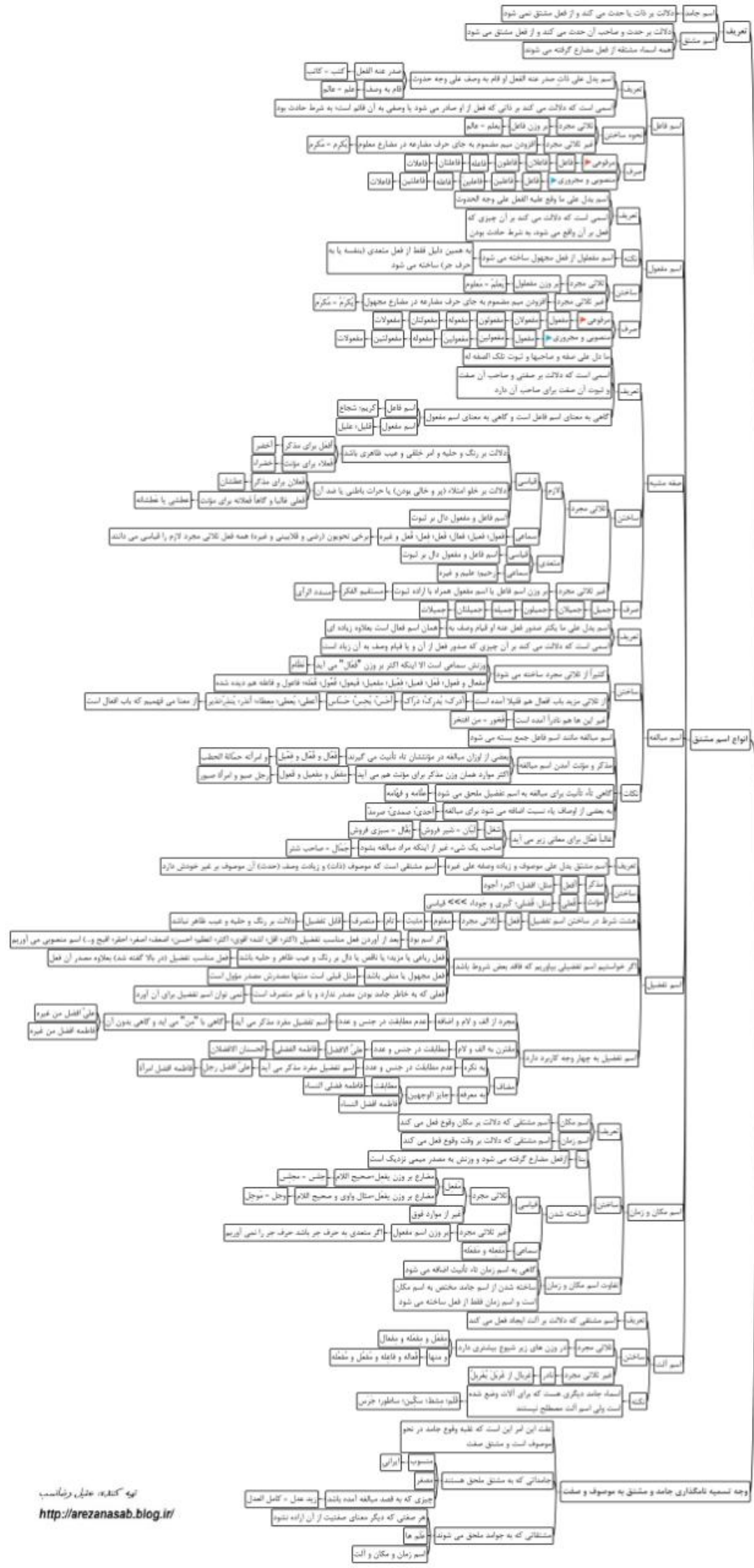
مصدر صناعی
تعریف - دلالت بر صفات خاصه آن اسم می کند
ساختن - با اضافه کردن یاء مشدده و تاء مربوطه در آخر اسم ساخته می شود
انسانیه
حیوانیه

مصدر معلوم و مجهول
تعریف
مصدر معلوم - مصدری برای فعل معلوم که به فاعل نسبت داده می شود
مصدر مجهول - مصدری برای فعل مجهول که به نائب فاعل نسبت داده می شود
مرد
وزن
مرد و هیئ

مصدر مؤول
تعریف - مصدری که با حروف مصدریه با موصولات حرفیه که تأویل به مصدر می برند می آید
حروف مصدریه - ما، آن، کی، لو
تعریف - اسمی که بر حاصل معنای مصدر و نتیجه آن دلالت می کند
اسم مصدر - فَعَلَ = الفَعْل
سماعی

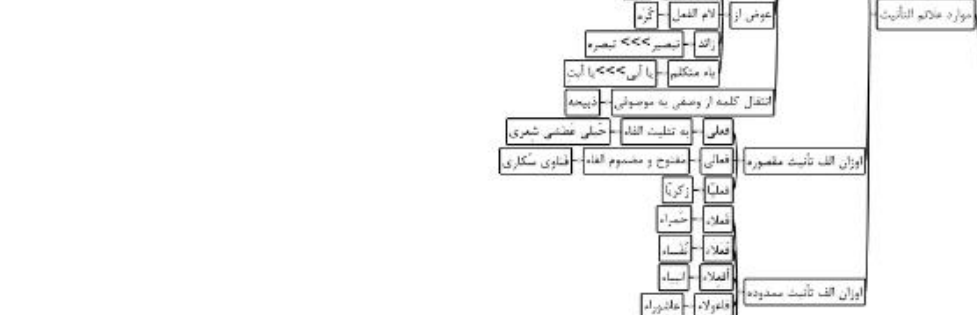
مصدر مؤول
تعریف - مصدری که با حروف مصدریه با موصولات حرفیه که تأویل به مصدر می برند می آید
حروف مصدریه - ما، آن، کی، لو
تعریف - اسمی که بر حاصل معنای مصدر و نتیجه آن دلالت می کند
اسم مصدر - فَعَلَ = الفَعْل
سماعی

جامد و مشتق



مذکر و مؤنث

علامت تأنث: نام مذکور / نام مؤنث
 هر سه در آخر کلمه می آیند و مابقیشان مفتوح است
 هر سه باید زائده در آخر و برای تأنث باشند، اگر اصلی، منقلب، مزید برای الحاق یا تکثیر باشند دلالت بر تأنث نمی کنند



منصرف و غیر منصرف منسوب

منسوب

طریقه ساختن

تعریف

اسمی است که آخر آن یاء مشدده باشد که دلالت بر نسبت بکند

ایرانی؛ ایرانیه
اسمی که یاء نسبت به آن ملحق می شود باید صفت باشد

ماقبل یاء نسبت همیشه مکسور می شود

تاء تأنیت از اسمی که می خواهد نسبت بسته شود حذف می شود
اگر خوف اشتباه شدن با چیز دیگری داشته باشیم قبل یاء نسبت واو اضافه می کنیم

فاطمه = فاطمی

نوره = نوری و ثوری

اگر اسم تأنیت منسوب شده بخواهد صفت مؤنث واقع بشود دوباره تاء تأنیت به آن اضافه می کنیم

صحیفه فاطمیّه

در اسم صحیح و شبه صحیح فقط یاء نسبت به آخر اضافه می شود - آسد - آسدی - ظبی - ظیبی

اسم دو حرفی اگر حرف دوم صحیح باشد جایز است در نسبت مشدده آوردن آن - قم = قمی و قمی

معدول اللام - فاء الفعل برمی گردد - شبه = وشوی
صحیح اللام - فاء الفعل بر نمی گردد - عدّه = عدی

لام الفعل در تشبیه یا جمع سالم برمی گردد - در منسوب هم برمی گردد - آب = آبی

اسماء ثلاثی مجرد
معدول اللام
لام الفعل در تشبیه و جمع سالم بر نمی گردد
اگر لام الفعلی که برمی گردد یاء باشد قلب به واو می شود
بد و فم و غذ و دم در تشبیه و سه و کره در جمع
این = اینی یا بنوی

ثلاثی مجردی که ماقبل آخرش مکسور باشد در نسبت مفتوح می شود - تمر = تمری

ثلاثی مزیده قبل آخر آن یاء مشدده مکسوره باشد یاء دوم آن در نسبت حذف می شود - طیب = طیبی

اسم مقصور
حرف سوم باشد - الف قلب به واو می شود - ریا = روی
حرف چهارم باشد - الف قلب به واو می شود - دنیا = دنیوی
الف باقی می ماند واو قبل از یاء نسبت اضافه می شود - دنیاوی

حرف پنجم باشد - الف حذف می شود - مصطفی = مصطفی
الف قلب به واو می شود - مصطفی = مصطفوی

همزه اصلی - باقی می ماند - قرآء = قرآنی
همزه مزیداً للتأنیت - قلب به واو می شود - صحراء = صحراوی

اسم ممدود
همزه منقلب از واو یا یاء - دو وجه جایز است
همزه مزیداً للاحاق - همزه قلب به واو می شود - سماء = سمائی

اسم منقوص
حرف سوم یا چهارم باشد - عمی = عموی
حرف پنجم و بالاتر باشد - یاء حذف می شود - مشتری = مشتری

یک حرف باشد - یاء دوم قلب به واو می شود و یاء اول به اصل خودش برمی گردد - حی = حیوی
حلی = طووی

دو حرف باشد - یاء دوم تبدیل به واو می شود و یاء اول حذف می شود - غنی = غنوی
هر دو یاء زائد هستند هر دو حذف می شوند - کرسی = کرسی

سه حرف و بالاتر - یکی زائد و دیگری اصلی - احسن = یاء زائد حذف و اولی قلب به واو می شود - معنی = معنوی
افصح = هر دو حذف می شوند - معنی = معنی

ما قبل واو منقلبه واقع قبل از یاء نسبت اگر مفتوح نبود مفتوح می شود - فتوی = غموی - علوی

وزن های
فعلیه و فعوله - فَعَلی - با دو شرط - صحیح العین باشد - مدینه = مدّتی؛ شتوّه = شتّنی
فعلیه - فَعَلی - با یک شرط - غیر مضاعف بود - جَهِین = جَهِینی

مثنی و جمع و ملحقاتشان به مفردشان نسبت داده می شوند
الزیدان = زیدی
مساجد = مسجدی
اثنان و اثنین = اثنی
عشرون = عشری
مگر اینکه عَلَم باشند که به الفاظشان نسبت داده می شوند
کاطمین = کاطمینی
انصار = انصاری

مرکب
انسانی - به جزء اول نسبت داده می شود - نایب شرأ = نایبی
مزجی - بعلیک = بعلی
انصافی - مراعات می شود نسبت دادن به کلش؛ به جزء اول یا به جزء دوم - عین الابل = عین الابی - امرئ القیس = امرئی - عبد مناف = منافئ

ربّ = ربّانی؛ روح و روحاء = روحانی؛ ری = رازی؛ مرو = مروزی؛ هرات = هروی؛ صنعا = صنعانی؛ یمن = یمنی؛ بحرین = بحرانی؛ طی = طائی؛ حیره = حاری؛ امرئ القیس = مرتی؛ سوری = سوری؛ شعر = شعرانی؛ لویه = لویانی؛ وحده = وحدانی؛ رقیبه = رقیبانی؛ بادیه = بدوی؛ حروراء = حروری

شواذ نسبت

فعل - حرفه یا صاحب آن شیء - حداد؛ عطار؛ بقال؛ سیاف
فعل - طعام و لباس - ای صاحب الطعام و لباس
فعل - نامر و لابن - صاحب تمر و لبن

منصرف و غیر منصرف - جمع مکسر



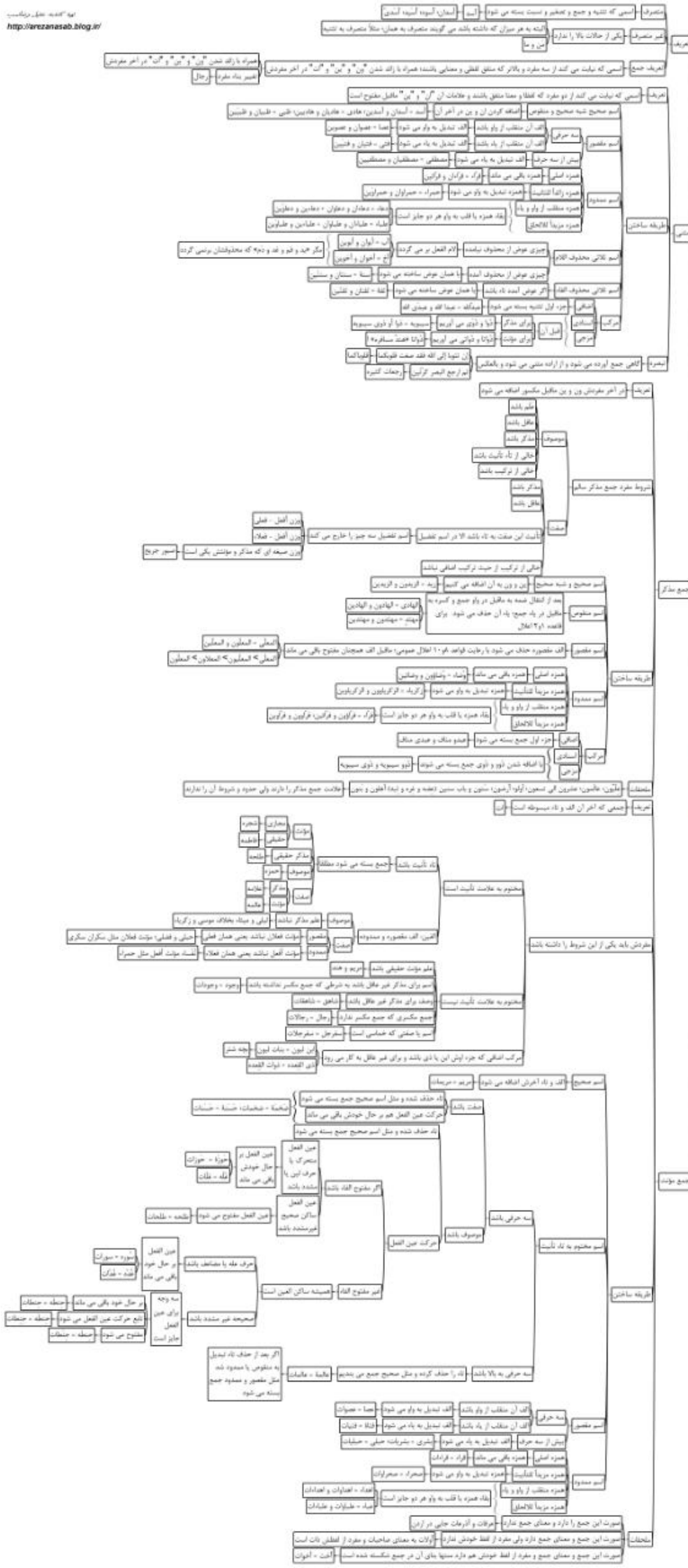
توپه کشانده، عشقین ورماتاسب
http://arezasab.blog.ir/

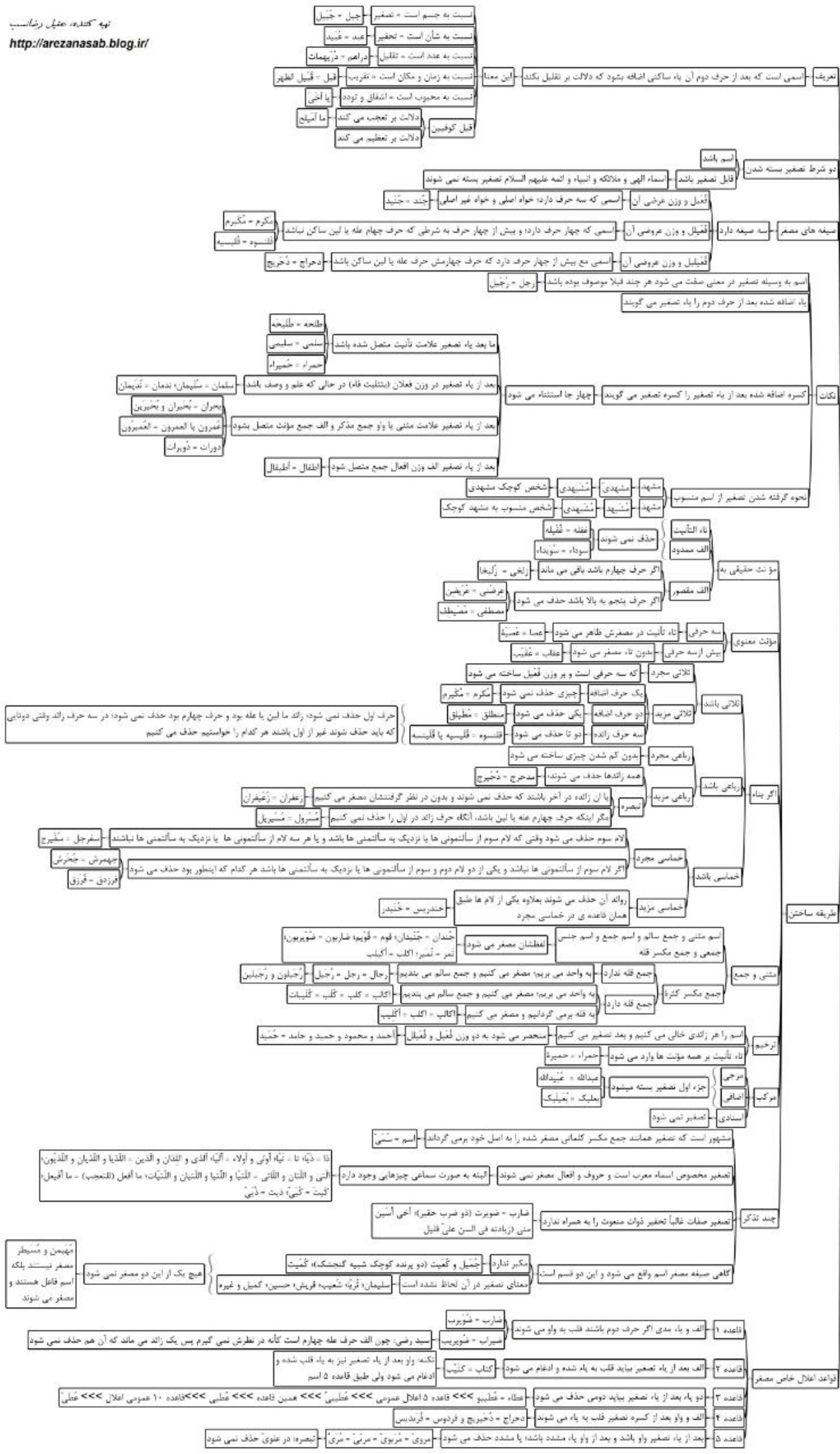
جمع الجمع و منتهی الجموع = ضمیم و خصوص مطلق
صیغه منتهی الجموع و منتهی الجموع = ضمیم و خصوص مطلق
جمع الجمع و صیغه منتهی الجموع = ضمیم و خصوص من وجه

جمع وضع شده برای احاد مجتمع، دلالت بر احاد بالمطلق می کند - اسم جمع اسمی برای مجموع احاد میا هو
بمجموع - اسم جنسی جمعی وضع شده برای ماهیت در استعمال بر بیش از سه دلالت کرده است
جمع و اسم جنسی جمعی مفرد از لفظ خوشنیل
بازماند ولی اسم جمع ندارد
اسم جمع و اسم جنسی جمعی اوزان خاصی ندارند

اسم جمع یا اسم جمع و اسم جنسی جمعی
اسم جمع - اسم جنسی جمعی وضع شده برای ماهیت و حقیقت شیء، بدون اینکه به فرد نظر بدهند
دلالت بر تعداد نمی کنند بدون اعتبار لفظ و کثرت؛ دارای اجزاء است و نه افراد - عربی: ماء صوبه، زيت
دلالت بر تعداد نمی کند ولی در استعمال برای کثرت به کار رفته است - نموا: خیل، عرب: ترک، پهوده: اعراب
ماهیتی است که در وعا، خارج مسمائی ندارد و فقط ساخته ذهن است - علم جنسی
مفردی یا لفظ جمع - مفردی یا لفظ جمع می آید ولی جمع بودن فر آن لحاظ نشده است - آسماء - اسم رجال من اسماء نئی اکرم

منصرف و غیر منصرف
عربی و جمع سالم





منصرف و غیر منصرف - مصغر - مسفر